

ادب و وحی

یکی از شالوده های هرمنیوتیک (تأویلی) ابن عربی است.

بررسیهای اخیر آثار شیخ اکبر به روشنی نشان داده اند که آموزه های وی در قرآن و سنت ریشه دارند.^۱ تفصیل آثار اصلی و گاهی آثار فرعی و ساختار آنها نیز پیوند آشکار و دقیقی را با متن وحی می نمایانند.^۲ احترام بسیار جدی برای کلام قرآنی و سرمشق نبوی از یک سو، قبول و ادراک بی حصر حق از سوی دیگر، باید متوازن باشند. وانگهی، کتابی که برای انسان نازل شده است، از دیدگاه تنزیه و تشبیه با او سخن می گوید تا به واسطه آن عبد را از رب متمایز نمایند، در حالی که انسان را به سوی یکتای بی همتا می خواند. تنها دل را از آن جهت قابل ادراک کلام الهی می داند، که می تواند جنبه های تنزیهی و تشبیهی را تلفیق کند. آری در نهاد آیات الهی هر وحی ای عاملی واسطه ای دارد، که صور تازه و کهنش را به گیرنده اش می نمایاند:

^۱ - مقایسه کنید با روجر دلادیر، *در آمدی به ابن عربی*، پاریس ۱۹۷۸؛ میشل شدکیوین، *خاتم الاولیا*، پاریس ۱۹۸۶؛ و *در آمدی به ابن عربی در فتوحات مکیه* از همین نویسنده، پاریس ۱۹۸۸؛ و کلود اداس، *ابن عربی و تصوف*، پاریس ۱۹۸۹؛ و عبدالرزاق یحیی، *روح جهانی اسلام*، الجزایر، ۱۹۸۹؛ و ویلیام چتیک، *طریق علمی تصوف*، دانشگاه دولتی نیویورک، ۱۹۸۹. Roger Deladriere's introduction to *Profession de Fox*, Paris, 1978; Michel Chodkiewicz, *Le Sceau des Saints, Ibn 'Arabi, la Paris*, 1986; and by the same author, 'Introduction to Ibn 'Arabi' in *Les Illuminations de la Mecque*, Paris, 1988; Claude Addas, *Ibn 'Arabi ou la quête du Soufre Rouge*, Paris, 1989; 'Abd ar-Razzaq Yahya, *L'Esprit Universel de l'Islam*, Algiers, 1989; William Chittick, *The Sufi Path of Knowledge*, State University of New York, 1989.

^۲ - این گفتار نیاز به بررسی کامل دارد. در عین حال بنگرید به مشاهدات M. Chodkiewicz، *در آمدی به فتوحات* (صص ۵-۲۴ و ۲۹)، و انطباق شماره منازل با سوره های قرآن.

بدان - ایدک الله - که خداوند می فرماید، « وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ ، و او هر جا که باشید با شماست. »، (قرآن، ۴: ۵۷) پس /دیب با قابلی که باید شامل همه چیز باشد با همه کس هست.^۱ او خود را با هر مقام معنوی بنابر آن مقام، با هر حال بنابر آن حال، و با همین روش برای هر کرامت و هدفی انطباق می دهد. /دیب خودش را با مکارم/الاخلاق هماهنگ و همگون می کند؛ وی عوام را می شناسد، ولی خود را با آنان در نمی آمیزد. به تمام مراتب دانستنی های ستودنی و نکوهیدنی اشراف دارد، زیرا برای کسی که به او ذکاوت ارزانی شده، دانستن هر چیزی برتر از نادانی است. بنابراین، /دب، «جمع الخیر»؛ یعنی گردآورده ای از تمام نیکیهاست،

ابن عربی چهار نوع /دب را مشخص می نماید:

/دب الشریعه : « خداوند از طریق وحی و الهام ادبش را آموزش می دهد. و با آن شاکله نبی اش (صلی الله علیه و سلم) را صورت بخشید نبی اکرم نیز همین ادب را به ما آموخت. بنابراین ما /المؤد بون /المؤد بون هستیم. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمود: « إِنَّ اللَّهَ أَذْبَنِي فَأَحْسَنَ أَذْبِي ، خداوند ادب را بهم من نیوشاند و آن را در من به کمال رسانید.»^۲

^۱ - /الأدیب إِمَاءَ لِمَا فِيهِ مِنَ السَّعْيِ. ابن عربی در این جا معنای کلی زشت /إِمَاءَ «کسی که با همه است» را به معنایی مثبت برمی گرداند.

^۲ - این حدیث در مجموعه های مشهور دیده نمی شود. عبدالرحمان السِّلْمِي (متوفی ۴۱۲ هجری) آن را در وجه گسترده تر و با استناد مختصری به نقل از شقیق و از عبدالله (بن مسعود) چنین نقل می کند، پیامبر خدا صلی الله علیه گفت: «خداوند /دب را به من نیوشاند، و آن را در من به کمال رساند، چون مرا امر کرد تا خصایص حسنه را رعایت کنم. فرمود: « عفو پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از نادانان روی بگردان» (قرآن، ۱۹۹: ۷) (جامع الآداب الصوفیه، چاپ، E. Kohlberg، اورشلیم، ۱۹۷۶، ص ۳). سمعانی (متوفی ۵۶۲)، این حدیث را در ارجاعی، با اسناد متفاوتی، ولی با ذکر ناقلانی، و از آن جمله سلمی نقل می کند؛ مقایسه کنید با آداب الإماماء و الإستملاء، چاپ Weisweiler, Leiden, Nallino . ۱۹۵۲، p. 1 نیز بعد از نهاییه ابن الاثیر نسخه دیگری از آن را ذکر می کند. مقایسه کنید با

La Littérature arabe des origines à l'époque de la dynastie umayyade.

پس، این عبارت *بالحق* بین خلق علوی، میانی و عوالم سفلی روابط روشنی برقرار می کند، نزول قرآن و فرستاده (مأمور [سرّی])، وسیله یا محلّ خلق^۱ و وحی، برای هر موجودی در سلسله مراتب هستی مرتبه یا حقی، و دستوری یا حقیقتی منظور می دارد. این *ادب* نیاز آنها به علم و احترام است. حقی که مخلوق را می آفریند (الحقّ المخلوق)، واژه ای است که ابن برّجان^۲ برای ارجاع به حقیقت محمّدی به کار برد، که اصل تجلی، وحی و ابلاغ نبوت، بنیاد این *ادب* و نتیجتاً بنیاد شریعت را برپای می دارد.

برماست که نسبت به حق، که خالق عالم است، *ادب* نگه داریم؛ زیرا او مسبب هستی موجودات عالم است. حق، بر این مبنا، افراد انسان را در روز رستاخیز گروه بندی، و درباره شان به حق، که شریعت مقدس و حیانی است، داوری می کند. خداوند به نبی اش، داود گفت: «ای داود ما تو را در روی زمین خلیفه [خود] برگماشته ایم، پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوی و هوس پیروی مکن، ...» (قرآن، ۲۶: ۳۸). هوی و هوس را نیز *بالحق* آفرید، چون جزئی از آن چیزی است که بین آسمان و زمین می باشد، یا، چه بهتر [که بگوییم] خود زمین است.^۳ پس مقام *ادب* این است که به حق عمل کرد و به آن پایبند بود. اما هشدار

درنگ «*ادب* را القا می کند که خداوند آن را در نبی اکرم تدریجاً نپوشاند برای اینکه وحی آن از صورت یکپارچه اش، (قرآن)، به صورت جداشده اش، (فرقان)، اتفاق افتد. ما در پایان این مقاله به این موضوع برمی گردیم. اکنون اجازه دهید به اولین آیه توجه کنیم که در موردش قرطبی چنین شرح می دهد: «به درون محمّد یا روی او، همان گونه که گفته می شود، «نَزَلَتْ بِرَبِّهِ، یعنی من به خانه زید فرود آمدم؛ *الجمیع لأحكام القرآن*، ۳۳۹: ۱۰» مقولات دیگر قرآن نیز ما را مجاز می کنند که نبی اکرم را با الحق یکی بدانیم، و از آن جمله است سوره محمّد: «کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، و به آنچه بر محمد فرو فرستاده شده - که آن حق است و از جانب پروردگارشان - باور داشتند، گناهانشان را از آنان زدود و کاروبار ایشان را به صلاح آورد.» (۲: ۴۷) ابن عربی «در دعایش برای نبی او را با قرآن در دو مورد یکی می داند: «به قرآن که شامل تجلی نایافته و تجلی نایافتنی می شود، و به فرقان که بین فانی و باقی تمیز و تبعیض قایل می شود ...» (ترجمه از والسان، بررسی سنتها، ۱۹۷۴، ص ۲۴۶. *M. Valsan in Études Traditionnelles*)

^۱ - حرف اضافه با *در بالحق*، مفعول معه است و معنای (حالت ابزاری) یا حلت اندرزی دارد.

^۲ - متوفی ۵۳۶/۱۱۴۱. برای اطلاع بیشتر از احوال او، بنگرید به EI (۲)، سوم ۵۵-۷۵۴، و در باره *الحق المخلوق* به، مقایسه کنید با فتوحات، دوم، ۶۰، ۱۰۴؛ سوم، ۷۷، ۳۵۴، ۴۱۶.

^۳ - ما باید بدون شک در این نکته بنگریم به اشاره ای در مورد فرق بین *ادب الحق* و *ادب الخلق* - بین *ادب وحی* یا *ادب انبیا*، و *ادب اولیا*.

آیا حیرتی از این بزرگتر هست؟ این سان مبهم است (المتشابه). کسی که خداوند به او علم عطا کرده باشد، باید بگوید، « به آن ایمان آورده ایم، همه از پیشگاه خداوند است - نمی دانند؛ و جز خردمندان پند نمی گیرند. » (قرآن: ۷: ۳)، «و آنانی که متوجه لب العقل اند، نه پوستش.*^۱

بنابراین دوباره به قرآن برمی گردیم، که برخورد از آنجا نشأت می گیرد، چرا که از موجودات استنباطی درست یا بالحق دارد، و نیز جای حل مسئله هم است، چون آنها را به حقیقت ذاتیشان بازمی گرداند: او، که کلامش این است.^۲

صحابه جواب داد: «احساس کردم کاملاً از این دنیا بریده ام و رؤیایی از رستاخیز و دنیای دیگر را تجربه کردم.» به بیانی دیگر، مرگ آشنا و رستاخیز برایش روی داده بود. ما جای دیگری نسخه این حدیثی را که م. والسان ترجمه کرده است نیافتیم. اما حدیث کوتاه تر دیگری، در فتوحات، سوم، ۵۴۱، فصل ۳۸۹ وجود دارد که این حدیث را با تفاوتی در مبانی تصوف، مانند لمعه، سراج، قاهره، ۱۹۶۰، ص ۳۰ نیز نقل می کند، که به استناد قولی از جنید مأخوذ از سنت است: « هرکلامی حقیقت عمیق خود را دارد (لِكُلِّ قَوْلٍ حَقِيقَةٌ). مقایسه کنید با مجمع الزوائد، دمشق، ۱۹۶۹، سوم، صص ۸-۵۷؛ نیز بنگرید به الکندیحلاوی al-Kandihlawi، حیات الصحابه، دمشق، ۱۹۶۹، سوم، صص ۳۱-۳۰. و نیز جالب است که به تعریفی از لسان العرب در باره حقیقت توجه کنیم: « آن چیزی است که باید به انجام برسد، مانند چیزی که حقیقتاً وجود دارد، و شدنش الزامی است.» (مَا يَسِيرُ إِلَيْهِ حَقُّ الْأَمْرِ وَمَا وَجُوبَةٌ). این تعریف به معنای تأویل نزدیک است (بنگرید به ذیل). م. والسان پیشنهاد کرده است که حق و حقیقت را به « حقیقت آنی» و حقیقت آخر» ترجمه کنیم.

^۱ - * در مورد این آیه، بنگرید به ذیل.

^۲ - مقایسه کنید با قرآن: « و به پیشگاه خداوند (حق) که سرور راستین آنهاست، باز برده شوند، » (۳۰: ۱۰). در آیات « این چنین است که خداوند که پروردگار راستین (حق) شماسست؛ و پس از حق غیر از گمراهی چیست، ... بدین سان سخن [حکم] پروردگارت (حَقَّتْ كَلِمَتُ) بر نافرمایان تحقق یافت که آنان ایمان نمی آوردند. » (۳۲ و ۳۳) کلمه حق چندین بار تکرار می شود، و در آیه ۳۰ می گوید از آنانی که به وحی ایمان ندارند: در صورتی که معنای غایی (تأویل) آن هنوز به آنان نرسیده است.» پس ادب در تعبیر قرآن، یعنی، منتظر تأویل ماندن است.

کمی از آغاز فصل ۳۹۴ را که عنوانش *منازله*^۱ است تکرار می کنیم: «آنکه رعایت/دب می کند، [به منزل مقصود] می رسد، و هرکه رسید، باز نمی گردد، حتی اگر/دیب نباشد.» این [گفتار] نسبت بین/دب و قرآن، یا جمع کامل و نبی اکرم را می نمایاند، که انسان جهانی و در/دب سرآمد؛ یعنی، *جوامع الکلام* است.

بدان، خداوند یاریمان دهد، که وجود مطلق خیر محض است، همان گونه که عدم صرف شر محض می باشد. بین این دو، موجودات ممکن، تا آنجا که قابلیت وجودی داشته باشند، حصه ای از خیر، و اگر قابلیت عدمی داشته باشند سهمی از شر دارند. /دب چیزی جز جمع کل خیر نیست. ضیافت (مأدوبه) از آن جهت چنین نام گرفت که که چندین نفر را در اطراف محفل طعام جمع می آورد. بدیهی است که خیر در عالم صورت متفرقی دارد، تا هر موجود ممکنی از آن سهمی داشته باشد. ممکن کامل (الممكن الكامل) به صورت الهی خلق شد، و از مزیت سوره اعیان ثابت^۲ بهره مند شد چرا که ضرورتاً می بایست جامع کل خیر باشد. به همین دلیل امامت، خلافت (نیابت) که حق او بود به او ارجاع شد. خداوند فرمود: «و همه نامها را به آدم آموخت، ...» (۲: ۳۱). اکنون تنها یک اسم وجود دارد، و مسما به محمد است، صلی الله علیه و سلم، که او نیز علم اسما را دریافت، آنگاه که گفت، «من اولین [اسما] و آخرین را دانسته ام.»^۳ از این بیان می آموزیم

^۱ - منازله یعنی «دیدار در نیمه راه بین خداوند و انسان در نقطه دقیقی که «نزول» الهی و «عروج» خلق رخ می دهد»، M. Chodkiewicz, Introduction to *Illuminations de la Mecque*, p. 30, on *Futûhât*, III, 118, در آمدی به روشنگری مکه، ص ۳۰ فتوحات، سوم، ۱۱۸.

^۲ - در سوره الامامیه: سوره یاسین، با ارجاع به آیه ۱۲، «... وَكُلُّ شَيْءٍ اِحْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُّبِينٍ، و همه چیز را در کتابی روشنگر برشمارده ایم.» معمولاً لوح محفوظ در نمونه آسمانی کتاب تلقی می شود. و از منظر ابن عربی به معنای انسان کامل است از آن جهت که شامل اعیان ثابت و شمارش تمام اعیان، در جمع و تفرقه، می باشد؛ مقایسه کنید با سعود حکیم، *المُعْجَم الصَّوْفِي* صص ۱۱۳-۱۱۱. یا سین، یا یا *انسان*: «ای انسان! یکی از نامهای نبی اکرم به عنوان انسان کلی است، در دعای نبی اکرم، «کسی که بشمرد پنج حضرت الهی را»؛ «و ما برشمارده ایم هرچیزی را در اعیان ظاهر؛ پنجمین «حضرت وحیدی» است. (الحضرات الجامع)، مقایسه کنید با *بررسی سنتها*، ۱۹۷۴، صص ۳-۲۴۲.

^۳ - چنین می نماید که این عبارت به حدیثی متعلق باشد که نبی اکرم اعلام می کند: پروردگار خویش را «به زیباترین صورتها» دیده است. خداوند از او سؤالی می کند که قادر به جواب نیست، آنگاه خداوند با نواختن دستش بر روی شانه های نبی پاسخ را به او القا می کند؛ «و من تازگی انگشتانش

آند که بر فرش الهی بایستند و همراه خداوند بنشینند، اهل الله، اهل ذکر و اهل قرآن می باشند. به قرآن از آن جهت قرآن گفته می شود که جمع می کند. اما، این پرده بعد از مرگ از روی چشم عوام برداشته می شود، و آنگاه حقیقت اشیا را آنچنان که واقعاً هستند می بینند. حتی اگر جزء رستگاران و نیکبختان هم نباشند، و مشمول آنانی که در بدبختی و فلاکت سر می کنند هم می شود. بعد از دستیابی به این علم دیگر نادان نمی مانند، حتی اگر نفرین شده باشند. این است معنای: «کسی که رسیده است، بر نمی گردد، حتی اگر/ادیب هم نباشد» یعنی جامع خیر. در مورد ادیب گفته می شود جامع خیر است، در حالی که خیر حقیقتی واحد می باشد؛ زیرا خود را کمتر از صور متکثر و متنوعی که ادیب جمع آورده اسن نمی نمایاند.

[...]

÷

فراسوی انکار است که خداوند می تواند عالم را در موجود واحدی جمع کند

ادیب به صورت حق در عالم ظاهر می شود:

وی اجمال را با کثرت صورتهایش تفصیل، و تفصیل را با وجود ذاتیش اجمال می کند. (وی جدا می کند با کثرت صورتهایش، آن را که جمع است، و جمع می آورد، با وجود ذاتی اش، آن را که پراکنده است.^۱)

تا زمانی که انسان این صفت و توانایی را نداشته باشد،/ادیب نیست. ادبا «آنانند که وقتی می بینیمشان، یاد خدا را در ما زنده می کنند.^۲ و وقتی ما خد را یاد می کنیم، آن یاد شامل تمام عالم می شود...» فتوحات، سوم، ۵۵۶.

^۱ - يُفَصِّلُ إِجْمَالَهُ بِصَوْرِهِ وَ يُجَمِّلُ تَفْصِيلَهُ بِذَاتِهِ

^۲ - مقایسه کنید با ابن ماجه، سنن، زهد، ۴، چاپ عبدالحق، ص ۱۳۷۹: «بنابر قول اسماء بنت یزید، از رسول خدا شنید - صلی الله علیه و سلم - گفت: «اجازه نمی دهید به شما بگویم بهترین شما کیست؟» «آری، ای رسول خدا!» «بهترین شما کسانی هستند که وقتی کسی آنان را می بیند، انسان را به ذکر خدا (یاد خدا) تعالی می اندازد.

مرده نخوانید»، (۱۵۴: ۲) شهدا تنها از حالی به حال دیگر منتقل می شوند، ولی این التفات به آنچه آنان را هدف قرار داده است، کمتر از موضوع موعظه ای نیست که واسطه اش «مرگ» می باشد، ولی نیازمند شنوای قابل است؛ ازین رو، احترام کامل قایل شدن برای بهتر بودن قرآن منظور می باشد.^۱

بنابراین، «المؤدّب»^۲ (کسی که/دب را می نیوشاند) به ما دستور می دهد زیرا سهمی از آن/دب الهی که خداوند پیامبرش، صلی الله علیه و سلم، را به آن متخلق کرده به ما هم رسیده است. دب الهی امتیاز کسی نیست. کسی که آن را دریابد، فصاحت دارد، جزء آنانی است که خداوند مؤدّب فرموده است و همان دب هم مؤدّب را نسبت به خداوند مقید کرده است. خداوند ما را از اینکه شهید را مرده بخوانیم منع کرده است؛ پس ما هم او را مرده نمی پنداریم، بلکه زنده می دانیم، و من ایمان دارم، او از برزقون است. [مقایسه کنید با قرآن، « و کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه اینان زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی دارند. »، (۱۶۹: ۳)]. (فیوحات چهارم، ۶۷).

یادآوری نزدیکی به خداوند، صورت دیگری از موعظه است که حتی توجه دقیق تری را نسبت به ادبیات قرآن برمی انگیزاند:

از آنجا که نهایت تقرب به خداوند بزرگترین حاجی است که انسان را از این تقرب جدا می کند، خداوند به ما یادآوری می کند که از رگ جان به ما نزدیکتر است. [مقایسه کنید با قرآن، ۱۶: ۵۰] می دانیم به ما نزدیک است ولی نمی توانیم آن را ببینیم. همین طور هم باور داریم خداوند به ما نزدیک است، ولی نگاه ما به نمی رسد (... و او با ماست هرکجا (حیثما) باشیم، یا هرجا (أین ما) باشیم.^۳ ما برای ناقابلی خود به زبان

^۱ - برای این موضوع بنگرید به مقاله Michel Chodkiewicz, 'La Lettre et la Loi', Symposium on *Mystique, culture et société*, Paris Sorbonne, Michel Mesline, Paris, 1983. ادبیات لویا، سمپوزیوم انجمن فرهنگی عرفان، پاریس سوربن، میشل مسلین، پاریس، ۱۹۸۳.

^۲ - خداوند، در آوای قرآن، خواننده متوجه خواهد شد که در کشورهای عربی واژه مؤدّب به معنای مدیر مدرسه قرآن است.

^۳ - هر دو کلمه یک معنا دارند، با این تفاوت که کلمه دوم در قرآن به کار رفته است: « وَ هُوَ مَعَكُمْ أَنْ مَا كُنْتُمْ ، و او هر جا که باشید با شماست. »، (۴: ۵۷) ذکر این آیه از حیث ادبیات محدود به مسئله ادب نمی شود، بلکه آن علمی را القا می کند که چون او با ماست صرب الاجلی برای رغایت ادب نسبت به اوست.

که در قرآن است، آیه: « بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد...»، (۳۱: ۳) و «کسی که خداوند را دوست داشته باشد، فروتن است (ذَلَّ) - که تلمیحی به عبودیت دارد) و او را که خدا دوست داشته باشد، به خود اجازه کمی آشنایی می دهد (ذَلَّ)». آنگاه حدیث: « خداوند به من ادب نیوشاند ... » بدون اسناد نقل می کند، و نشان می دهد که این دو نمونه محبت، ادب بی تفرق است. آنگاه، اولین پرسشی را که مطرح کرده است پاسخ می دهد: ما کردارهای معنوی موجودات را می شناسیم، چه اولیا و چه غیر، که یا از طریق مکاشفه شهودی است و یا با توسل به رعایت ادب الهی.

این ادب همان چیزی است که خداوند به عنوان شریعت، به وسیله پیامبرانش و از زبان آنان، برای بندگانش قرار داده است،^۱ شرایع مقدس قواعد ادب الهی می باشند. (الشریعه آداب الله)، که خداوند برای بندگانش برپاداشته است. با اجرای مؤمنانه دستورات شرع (حق الشرع)، ما حرمت قواعد ادب حق (آداب الحق) را نگه می داریم، و اولیاء الحق را می شناسیم. وقتی می بینیم انسانی خیر را جمع و آن را محکم نگه می دارد، می دانیم که حرمت ادب الهی را نگه داشته است. رسول خدا، صلی الله علیه و سلم - صادق ترین انسانی است که هیچ کس پروردگارش را بهتر از او نمی شناسد - خود را در مقابل او چنین مخاطب قرار می دهد: «خیر تمام و کمال در دستان توست»،^۲ پس، اگر می خواهی بدانی خیر چیست، بدان که «جمع مکارم اخلاق» است، که عرف آن را مانند شرع مقدس می شناسد. (فتوحات چهارم، ۵۸)

^۱ - از این دو بیان استنباط می شود که وحی و شریعت باید قبل از هرچیز در سر وجود انبیا نفوذ کند (ما روشنگری این امر را در موضوع «شخصیت» نبی اکرم) خواهیم دید قبل از آنکه با آموزه هایش روشن شویم.

^۲ - این عبارت دعای نبی اکرم در نماز شب (قیام اللیل) است: ... (قرآن، «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، من پاکدینانه روی دل می نهم به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، و من از مشرکان نیستم.» (۷۹: ۶) و «آیا کسی که جویای خشنودی الهی است همانند کسی است که سزاوار خشم الهی شده است؟ که سرا و سرانجامش جهنم است و بد سرانجامی است.» (۱۶۲: ۳) بارخدا! تویی سلطان، جز تو خدایی نیست. تو پروردگار منی و من بنده توام. من به خود ظلم کرده ام و به گناه خود واقفم. از گناهم درگذر - کسی جز تو بخشنده نیست. مرا به بهترین خصایص راهنمایی کن - جز تو کسی [گناهان را] نمی زداید. بنگر که از آن توام، بنگر که از آن توام، خشنودی با توست (لبیک و سعیدک). من از تو و با تو هستم. سبحانک و تعالی. از تو می خواهم از من درگذری و به تو باز گردم، اینک نادمانه به سوی می آیم.» (مسلم، صحیح، باب الدعای

آن خداست. در این جا خلفا به کسانی اطلاق می شود که رد پای نبی اکرم را پی می گیرند؛ یعنی کسانی که به حال خود رها شده اند (المفردون): کسانی که خداوند خودش مراقب آداب/الأدب آنان است.

در ابتدا/دب را «جمع کردن خیر»؛ آنگاه خیر را «تخلق به مکارم الاخلاق» تعریف کرد. سپس، این مکارم یا فضایل و اعمالشان را به نحو احسن، در وفاق با حق به آن افزود. بنابر این، شریعت و طریقت را نیز با ارجاع به حدیث: «از آن برگزیده شدم تا مکارم اخلاق را به کمال رسانم»، غیر از این معرفی نکرده است، اغلب در ارتباط با این حدیث نیز نقل می کند که: «من جمع آوردن کلام را دریافتم».^۱ جمع آوردن کلام و مکارم اخلاق در شخص نبی اکرم نیز از ادب الهی منتج می شود، که می توان آن را با سریان در وجود باطنی اش همراه با قرآنی که در نهانش نازل می شد، توجیه کرد.^۲ شیخ اکبر تمام این استنتاجات را از حدیثی که از عائشه در باره «شخصیت» نبی اکرم - صلی الله علیه و سلم - منقول است، استنباط می کند.

^۱ - در مورد این دو سنت، بنگرید به ترجمه فصلی از فتوحات در باب شریعت (که در یادداشت ۱۱ در بالا ذکر شد). اولی را مالک در موطع، حسن الخلق ۸؛ با شرحی از سیوطی، تنویر الحوالک، سوم، ۹۷، و ابن حنبل، مسند، دوم ۳۸۱ (به ترتیب صالح الاخلاق و حسن الخلق، نه مکارم الاخلاق نقل می کند)، دومی در احادیث متعدد در ذکر مزیت‌های نبی، می آورند، که از آن جمله است:

در مزیتم بر دیگر انبیا شش شایستگی را برمی شمارم: من کلامهای توحیدی مجدد را دریافته ام؛ من با ترسی (که در قلوب دشمنان افتاد) توفیق یافتم؛ غنائم جنگی بر من مجاز شد؛ برای من زمین خلوتگاه عبادی (خطبه خوانی) و وسیله پالایش (تزکیه) ساخته شده است؛ من برای تمام خلق فرستاده شده ام، و وسیله من است که نبوت ختم شده است؛ انبیا و من به مثابه این تمثیل هستیم: انسانی قصری ساخته بود؛ آن را جز در به جای نشانیدن یک خشت، کامل کرده بود، وقتی مردم کاخ را دیدند غریو شادی برآوردند: «وه! این بنا عجب قصر زیبایی است، ولی تنها اگر این یک خشت آن کامل می شد.» آیا این من نیستم که آن خشت ام، آیا این من نیستم که آن خشت ام؟ [و آن قصر را به کمال رساندم.] (ابن حنبل، مسند، دوم، ۱۲-۴۱۱) برای نسخ دیگر این حدیث بنگرید به انطباق فهرستها، چهارم ۵۸.

^۲ - مقایسه کنید با یادداشت ۲۹.

دلیل چنین جواب داد که شخصیت حضرت مطلقاً بی همتا (أفرد الخلق) بود، و باید هم همین شخصیت بی همتا توأم با مکارم الاخلاق باشد. خداوند این شخصیت را با صفت /عظم توصیف کرده است، همان گونه که خداوند، در کلامش می فرماید: « او به راستی که به تو سبع المثنائی و [همگی] قرآن [عظیم را بخشیدیم]، (۸۷: ۱۵) هر که آرزو دارد او را بشناسد، و رسول الله، صلی الله علیه و سلم را ببیند، بگذارید به قرآن بنگرد. تفاوتی بین دیدن او و نگاه کردن به قرآن نیست. چنان که گویی قرآن صورتی جسمانی از محمد بن عبدالله به خود گرفته است. قرآن کلام خدا؛ یعنی، صفات الهی است. پس، محمد، در حقیقت تامش (بالجمله) صفت الحق، جلّ جلاله است. « و آن جز وحیی نیست که به او فرستاده می شود. »، (۳: ۵۳) ولی لسان الحق^۱ است. (فتوحات چهارم، ۶۱-۶۰)

ادب انبیا

ادب مهارت اجرایی، و از این گذشته مهارت گفتاری است. اگر کلام الهی، و همین طور نبی اکرم، فی نفسه از تمام وجوه ادب برخوردارند، [همین باعث می شود] مقولات خاصی از قرآن بعضی از صور را با روشنی بیشتری آشکار کنند. اینها مقولاتی هستند که در آنها نزدیک ترین موجودات به خداوند؛ یعنی، انبیا و

نسخه دیگری، که در آن نیز عائشه نقش برجسته ای دارد، با وجود تفاوت‌های مشهود خیلی زیادی، باز هم ما را به قرآن ارجاع می دهد و برتری شخصیت نبی اکرم را در زندگی زناشویی برجسته می نماید (این نسخه از توضیح منع تجرد خیلی فراتر می رود.

مردی از بنو سعه نقل می کند: از عائشه در خواست کردم، « برایم از شخصیت نبی اکرم بگو. » وی جواب داد: « آیا قرآن نمی خوانی؟ مگر در خواندن قرآن با شخصیتی باشکوه متقارن نمی شوی؟ رسول خدا، صلی الله علیه و سلم، با صحابه اش بود. من غذایی برایش تهیه می دیدم، و حفصه هم همین کار را می کرد. چون او قبل از من کارش را تمام کرد، من به خدمتگزارم گفتم: « برو و غذایش را بریز. » آن زن دیگر داشت غذا را پیش رسول خدا می گذاشت. خدمتکار به حفصه تنه زد. ظرف شکست و غذا ریخته شد. رسول خدا تمام آن غذا را جمع کرد و در سفره چرمی گذاشت و همه آن را خورد. بعد غذای مرا طلبید و آن را به حفصه داد، فرمود: « این ظرف را به جای ظرف خودت بردار و آنچه را در آن هست بخور. » عائشه گفت: من چیزی در سیمای رسول خدا، صلی الله علیه و سلم مشاهده نکردم.

(نسخه ابن ماجه، سنن، احکام ۱۴، ص ۷۸۲ شماره ۲۳۳۳؛ نیز مقایسه کنید با ابن حنبل، چهارم ۱۱۱.)

^۱ - مقایسه کنید با ع. یحیی، روح کلی اسلام، ص ۱۱۳. A. Yahya, *Esprit Universe! de l'Islam*

نیست» یعنی این واقعیت، «که اظهارش درست نیست» (لا یَنبِقَ ظُهُورُهُ). وانگهی در دعای سلیمان هم فقدان ادب مشهود نیست. اگر وی می دانست اهمال قدرت ممکن است بین خداوند و او حجاب ایجاد کند، آن را اظهار نمی کرد. برعکس خداوند با اسمایش «المانع (کسی که مانع می شود) و المعطی (کسی که می بخشد)» و بعد در این آیه: «این بخشش ماست، بیحساب [آن را] ببخش یا برای خود نگه دار.» (۳۹: ۳۸)، دعای سلیمان را برآورده کرد. تفسیر این دو آیهٔ سورهٔ «ص» دستیابی به ادب مضاعف نبوت را برای ما مجاز می کند (مقایسه کنید با فتوحات یکم، ۵۸۵).

نبی اکرم، چون متولیان «حق»، که برای آنان آسمانها و زمین آفریده شد، به عالی ترین مرتبهٔ هستی که به هر موجودی مرتب اضافه می شود، احترام می گذاشت. در مورد عدم صرف، «شرّ به شما بر نمی گردد»، در یکی از دعاهایش می گوید،^۱ از ادب حق در مواردی چنین چشم پوشی می شود، که بنابر آن همه از جانب خداوند ادامه یابد. این ادب حق را الله اکبر به موسی آموخت، که نتوانست از کرداری که به ظاهر مغایر شرع بود، نکوهش نکند. این [موضوع] یادآوری [امری] است که برای خود توجیهی دارد، و نمونه ای از ادب صفاتی (ادب الإضافة)، و یکی از طبقات ادب شرع است، که در فصل ۲۰۲ با عنوان «حال معنوی ادب» فهرست وار می آید. (مقایسه کنید با قرآن، «اما آن کشتی متعلق به بینویانی بود که خود [یا برای آنان] در دریا کار می کردند؛ پس خواستم آن را عیبناک کنم، و پادشاهی در پیشاروی آنان بود که هر کشتی [سالمی] را به زور می گرفت. و اما آن جوان، پدر و مادرش مؤمن بودند و [اما] بیمناک شدیم که مبادا طغیان و کفری بر آنان تحمیل کند. و خواستیم که پروردگارشان به جای او برای ایشان فرزندی پاکنهادتر و مهربانتر جانشین کند. و اما آن دیوار متعلق به دو جوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی از آن ایشان بود و پدرشان مردی صالح بود، و پروردگارت خواست که آنان به کمال بلوغشان برسند و آنگاه گنجشان را [از آنجا] بیرون آورند، که رحمتی از پروردگارت [در حق آنان] بود؛ و من آن کار را از پیش خود نکردم؛ این معنای چیزی است که نتوانستی بر آن صبر کنی.» (۸۲-۷۹: ۱۸)). وقتی الخضر علت غرق کردن کشتی را توضیح می دهد، می گوید: «پس خواستم آن را عیبناک کنم»، او این کردار [ظاهراً] نکوهیدهٔ را به خود نسبت می دهد، ولی وقتی می خواهد علت کشتن آن جوان توضیح می دهد، می گوید: «و خواستیم که پروردگارشان به جای او برای ایشان فرزندی پاکنهادتر و مهربانتر جانشین کند»، با به کار بردن «فاعل جمع» تا آنچه را در این کردار، از نکوهش و ستودن جمع آمده است، برجسته بنمایاند، و تصمیم را کلاً به خداوند نسبت دهد: «پروردگارت خواست که آنان به کمال بلوغشان برسند...» (مقایسه کنید با فتوحات، دوم، ۴۸۱)

^۱ - بنگرید به یادداشت ۳۰.

کلام ابراهیم که با/دب/الحق هماهنگی دارد، در جای دیگری با پاسخی مقایسه می شود که ابو بکر در آخرین بیماریش به کسانی داد که از او می خواستند پزشکی را به بالینش بطلبند. که پاسخش ناشی از رعایت ادب الحق بود.^۱

او پاسخ داد: « پزشک مرا بیمار کرد،» در حالی که ابراهیم، خلیل الله، گفت: وقتی من بیکارم، اوست که مرا شفا می بخشد». این دو بیان را مقایسه کنید؛ سخن ابو بکر را «احق» (حق تر) است؛ حال این دو/دب را مقایسه کنید، خلیل الله را در مرتبه ای بالاتر می یابید. هیچ ادبی را برتر از قواعد/دب نبوت نمی یابید (...). « و وقتی من بیمارم نهایت است، اوست که مرا شفا می بخشد» بدایت؛ در این دعای نبی اکرم، صلی الله علیه و سلم، شفای نیست مگر از آن تو باشد، «نهایت/النهاییه است، زیرا هر دو جنبه را با هم ترکیب و تکمیل می کند. (فتوحات چهارم، ۶-۲۷۵؛ فصل ۵۵۸، حضرات الشفاء)

دعای ایوب که در معرض امتحان الهی بود، از همین ادب ناشی می شود: « و ایوب را [یاد کن] که پروردگارش را به دعا ندا داد که به من رنج رسیده است حال اینکه تو مهربان ترین مهربانانی.» (۸۳: ۲۱) ایوب نبی شرف را به خود نسبت می دهد و از آن به رحمت الهی پناه می برد، و رهایی از بیماریش را خواستار می شود. با وجودی که با صبر ایوب بسیار فاصله دارد، دعایش بُعد دیگری از ادب نبوی را می نمایاند.

اگر هوایی را در سر بیروانی که بیماری و درد از ادراک بازت بدارد، نفست را از شکوه به غیر از او، که آن درد را برپا داشته است، و چیزی را برایت منظور داشته است تا با آن هوایت رو به رو گردد، بپرهیز. همان گونه که با ایوب - علیه السلام کرد. چنین است آن ادب الهی که او به انبیا و رسولانش آموخت. خداوند این درد را در تو ایجاد و بر خلاف هوای تو اراده کرده است - که به خودی خود چیزی از اراده الهی است -

^۱ - ما مرجع این کلام ابوبکر را نیافتیم. ابو نعیم نسخه مشابهی از آن را ارائه می دهد: « ابوبکر بیمار شد. به کسانی که به عیادتش آمدند و پیشنهاد کردند، « چرا پزشکی را نمی طلبی؟» پاسخ داد: « او مرا معاینه کرده است.» [پرسیدند:] «چه گفت؟» [جواب داد:] « آنچه می خواهم همان کنم،» (مقایسه کنید با قرآن، « پیوسته تا زمانی که آسمانها و زمین وجود دارند، در آن هستند مگر آنچه پروردگارت بخواید؛ که پروردگارت هرچه خواهد همان تواند کرد.»، (۱۰۷: ۱۱) و « کردگار خواسته خویش.» (۱۶: ۸۵). مقایسه کنید با حیات الأولیاء، یکم، ۳۴، کتاب الزهد، چاپ جدید، بیروت، ۱۹۶۷، ص ۱۱۳. ما این پاسخ را منسوب به ابو الدرداء نیز یافته ایم: « چرا پزشکی را نمی طلبی؟» [پاسخش:] « آیا اوست که مرا به رختخواب (بیماری) انداخته است؟» مقایسه کنید با الکندهلوی، حیات الصحابه، سوم، ۶-۱۹۵.

از سایر اسباب باز نمی دارد، که اینها نیز از منظری خاص، خود حق هستند. در میان بندگان خدا کسانی که ادب نگه می دارند، و تنها همین افراد، متولیان مؤمن اسرار الهی می باشند، که این طریق را طی می کنند (وَ هَذَا لِيَالِ الضَّمِّ طَرِيقَتُهُ إِلَّا الْأَدْبَاءَ مِنْ عِبَادِي اللَّهُ الْأَمْنَاءَ عَلَى أَسْرَارِ اللَّهِ). خداوند متولیان مؤمنی دارد که تنها او آنها را می شناسد، و آنها یک دیگر را می شناسند. ^۱ (فصوص/الحکم ص ۵-۱۲۴؛ « فص حکمت غیبی در کلمه ایوبی).

در قیاس با ادب انبیا و پیروانشان قدم به قدم، بعید نیست تحمل اولیا را هدف سوء ادب تلقی کرد. این تاب و تحمل تأدیب الهی را پیش می آورد، چرا که ولی نباید از خود گذشتگی خود را فضیلی بداند که احساس بندگی اش را از دست دهد. شیخ قضیه ذوالنون را پیش می کشد که معروف به المحبّ بود.^۲ وی مقام صبر و رضا را چنان نیکو شناخته بود که خداوند را با این ابیات خطاب می کرد:

از غیر توام هیچ نیست انتظار هرگونه که خواهی کن امتحانم

برای این سوء ادب، خداوند او را به احتباس بول مبتلا کرد، تا برای رهایی از این بیماری خوارکننده استعدای شفا کند، و به این ترتیب به عالی ترین درجه ولایت ارتقا یابد (مقایسه کنید با فصوص دوم، ۸-۲۰۷)

تمثیل ذوالنون نشان می دهد که هرگونه فقدان ادب الهی و نبوی برای اولیا تصدیق یا تصحیح (تأدیب) به بار می آورد، و در نتیجه به تصفیه و بلوغ علمی آنان منتهی می شود. اما در مقولاتی قرآنی نیز با شگفتیهایی آشنا می شویم که مخلوقات مخلصی، چون انبیا و فرشتگان هم در اثر مخالفت با اقتدار فعل الله تعالی، خشمش را برانگیخته اند (نُفُودُ الْإِقْتِدَارِ لِلَّهِ).

^۱ - أُمَّنَا (مفرد، امین) نخبگان ملامیه اند (در این مورد مقایسه کنید با *Sceau des Saints* صص ۸-۱۳۶ و ۱۹-۲۱۸؛ مقایسه کنید با فتوحات، دوم، ۲۰، فصل ۷۳ و سوم، ۱۵-۱۴. این واژه از حدیث منشق می شود: « هر امتی امین خاص خود را دارد و امین این امت ابو عبیده بن الجرّه است؛ مقایسه کنید با بخاری، فُصَائِلُ اصْحَابِ النَّبِيِّ، ۵-۵۳، و انطباق فهرستها، یکم و دوم.

^۲ - یکی از مرشدانی عراقی معاصر جنید که بعد از او (اوایل قرن چهارم/دهم) وفات یافت، در تعقیب این امتحان، خود را «امپراتور» (الکَذَّاب) نامید. مقایسه کنید با سلّمی، طبقات الصوفیه، قاهره، ۱۹۶۹، صص ۹-۱۹۵؛ ابو نعیم، حیات الأولیاء، دهم، ۳۰۹-دوم.

رسول خدا، صلی الله علیه و سلم بود، که او را به مرتبهٔ صاحب السّر رسانید.*^۱ خداوند علمی مفیدتر از این به بندگانش نمی بخشد. من نشنیده ام کسی آن را چشیده باشد، یا بعد از حفیظه اثرش به کسی از اهل الله رسیده باشد. با این علم عصمت غیر قابل وصولی اهدا می شود. کسی که به این علم مقرب شده باشد، به ندرت متوجه آن است؛ حجاب کاملاً برایش کنار زده شده است. خداوند فقط/دبا را از آن بهره مند می کند، که اهل المراقبه هستند، اینان اعیان را برطبق و در وفاق بین ربّ و رعیت، خالق و مخلوق، می سنجند... (فتوحات سوم، فصل ۳۲۱).

کمیابی این علم بدون شک از آنجا ناشی می شود که دو نمونه علم را باهم درمی آمیخته - اند، و مبنایش تحمل معنوی؛ یعنی، ادب الأولیاء است، که فرشتگان و اولیای خدا رعایت می کنند، و دیگری، ادب الهی (ادب الخلفاء) است، چه مشمول انبیا باشد، و چه آنانی که، از این حیث، وارثانشان می باشند.

ولی مشمول مساعده می شود، اما یاری نمی جوید (بِنَصْرٍ وَلَا يَنْتَصِرُ)؛ خلیفه نصرت می طلبد و می یابد،^۲ چون همواره خود را در برابر معاند (مدعیان) را در برابر خود می بیند. اگر ولی ملایم بود و مدارا می کرد، ولی نمی شد. او هیچ چیزی را به خدامند ترجیح نمی دهد، زیرا تمام و کمال به او تعلق دارد. خلیفه گاه به خدا و گاه به دنیا تعلق دارد، لحظه ای به خداوند متکی است، لحظهٔ دیگر به دنیا، برای خطاهایی که مرتکب شده و محکومیتی را که سزاوار است، طلب مغفرت می جوید. این موجود و افراد مشابهش، جزء افراد (المفردون) می باشند که قاعدهٔ ادب آنان را که موضوع نیوشاندن به آنهاست، خداوند به

^۱ - بر این قیاس در بارهٔ خودش گفته است: « مردم از نبی اکرم در مورد خیر سؤال می کردند و من از او در بارهٔ شرّ می پرسیدم، چرا که می ترسیدم گریبانگیرم شود.» مقایسه کنید با الجوزی، صفات الصّفات، یکم، ۶۱۰. نبی اکرم، به خاطر دردهایی که از جانب (جِترّی *Jitari*) برایش پیش می آمد، به او لقب دو رو داد، که سزاورش بود. در این مورد، مقایسه کنید با بخاری، فضائل اصحاب النبی، پنجم، ۳۱-۲، و برای توضیح آن مقایسه کنید با فتوحات، دوم، ۵۸۴، فصل ۲۷۳.

^۲ - ابن عربی ولایت، انسانی یا ملکی، را « نصرت» از جانب خداوند تعریف می کند، که با دو اسم الهی در قرآن؛ یعنی، الولی و الناصر، اشتراک الزامی دارد. مقایسه کنید با M. Chodkiewicz, *Le Sceau des Saints* صص ۲-۴۱.

ورزید.^۱ عجب تفاوتی بین این و کلام خلیفه دیگر [نوح] مشهود است: وی گفت « پروردگارا بر روی زمین از کافران دیتاری باقی مگذار.» (۲۶: ۲۱) ولی شاید، اگر اکنون آنان تا به حال زندگی کرده بودند، به سوی خداوند بازمی گشتند، یا از اصلاب آنان افرادی پدید می آمد که به خداوند مؤمن می بودند و برای مؤمنان شادی و شمع می آوردند. آداب الادب اولیا بر خشم گریزناپذیر آنانی دلالت دارد که از سوی خداوند برسرشان می آید؛ بر این روال از آنانی که خداوند به آنها موهبت ارزانی داشته است رضایت قطعی دارند. در این جا /دب/الحق به معنای رویدادی الزامی است چنین می نماید که آداب الادب الخلفاء در این حال رضامندی از آنانی است که به آن ایمان دارد، و عفو نیز چنین است، و در این حال از آنانی خشمگین اند که آن را برمی انگیزانند. (فتوحات چهارم، ۶۰، فصل ۲۴۵).

وقتی که فرشتگان نسبت به گماشتن انسان به عنوان خلیفه روی زمین اعتراض کردند، فقدان ادب خود را بروز دادند. از این روی، تأدیب شدند، و به آنها یادآوری شد که از حدود خود فراتر رفته اند. در واقع همین فرشتگان به انجام نقشهایی، مانند کمک به افراد انسان، و به ویژه به مؤمنان، فراخوانده شدند (ملائکه /تسخیر). از سوی دیگر، وقتی همین فرشتگان، بخشش الهی را برای خود خواستار شدند، کمال ادب را، که از ادب انبیا هم فراتر بود، با خواسته های اضطراری دیگری، از خود بروز دادند، بخش اول فصل ۱۵۴، که به «مقام مقدس ملائک» اختصاص دارد، در اطراف تفسیر این آیات تنظیم شده است:

« کسانی که عرش [الهی] را حمل می کنند، و اطرافیان آن سپاسگزارانه پروردگارش را تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می خواهند [و می گویند] پروردگارا رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است، پس کسانی را که توبه کرده اند و راه تو را پیش گرفته اند، بیامرز و از عذاب دوزخ در امانشان بدار. پروردگارا ایشان را به بهشتهای عدن وارد کن، که آن را به آنان و هرکس از پدرانشان و همسرانشان و زاد و رودشان که شایسته باشد، وعده داده ای، که تو پیروزمند فرزانه ای. و ایشان را از عقوبتها [ای اخروی] در امان بدار و هر کس را در چنین روزی از عقوبتها در امان بدار، به راستی که بر او رحمت آورده ای، و این همان رستگاری بزرگ است.» (۹-۷: ۴۰)

[در این جا] تفسیر ادب دعا و شفاعت تمام و کمال پیداست که فرایند تفسیرشناسی پیاپی در بالاترین حد و نیز ژرفترین آن را تضمین می کند: « شرح قرآن به قرآن (تفسیر القرآن بالتفسیر). شیخ

^۱ - مقایسه کنید با ابن هشام، السره النبویة، دوم، ۴۱۶.

ترتیب به شیوه ای غیر مستقیم آنچه را خداوند فرموده است بازگو کردند. وانگهی تقدم رحمت را همچنان که خداوند قرار داده است، در نظر داشتند.

خداوند در مورد بنده اش خضر، می فرماید: « ما با رحمت خود به او بخشیده ایم، یعنی، قبل از آنکه بگوید چه چیزی با رحمت خویش به او ارزانی است، [رحمتش را یادآوری می کند، و بعد به روشنی می فرماید: « و از پیشگاه خود به او علم [لدنی] آموخته بودیم،» (۶۵: ۱۸) به این دلیل فرشتگان با ادب شروع کردند، بی آنکه عاصیان را در دعایشان مقدم بدانند. در این ادب، برای هرکسی که این آیه را درست درک کرده باشد، باید متوجه فاصله زیادی هم که بین کلام عیسی و دعای فرشتگان برای عاصیان وجود دارد، شده باشد؛ زیرا این دو از هم مجزا می باشند. از این جهت است که نبی اکرم، صلی الله علیه و سلم، تمام شب به دعا مشغول شد و این آیه را تا صبح تکرار کرد: « اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند، و اگر از آنان درگذری تویی که پیروزمند فرزانه ای.» وی ضمن تکرار آن تا صبح، کلام دیگری را هم می خواند، ولی هدفش روشن بود،^۱ ... حضرت این دعا را با آیه ای که شامل دعای فرشتگان بود به انجام نرساند، زیرا، وجه اشتراک وی به عیسی نزدیکتر، هرچند خود عیسی به فرشتگان نزدیکتر بود؛ زیرا در ایجاد عیسی، جبرئیل خود را با ظاهر انسانی خوش سیما به مریم نشان داده بود.. (مقایسه کنید با قرآن: « آنگاه روح خویش [جبرئیل] را به سوی او فرستادیم که به صورت انسانی معتدل به دیده او درآمد. » (۱۷: ۱۹) محمد، صلی الله علیه و سلم، راهی میانه را برای عفو امتش برگزید. فرشتگان از خداوند برای مؤمنانی که در شرف ارتکاب گناه بودند استعفا کردند؛ و کمک به توابین را نیز منظور داشتند، چرا که گفتند: «پروردگارا، تو ابینی که راه تو را پیش گرفتند، ببخشای و آنان را از عذاب آتش حفظ فرما.» از آن جهت مخصوصاً به توابین توجه داشتند که اینان در طی بازگشت به خداوند در توبه را زده، و در مقام تقرب الهی ایستاده بودند. از آن به بعد که فرشتگان، یعنی این «حاجبات الحق» برای توابین متقاضی عفو شدند، کرداری مؤدبانه پیشه کردند. چون می دانستند بین آسمان و جهنم مقامی میانه، برزخ (العراف)، وجود دارد. و خداوند با خرسندی به کسی که

^۱ - غُرطوبی در باره این آیه، با پیروی از مسلم، نقل می کند، بنابر سنت، نبی اکرم این دعای ابراهیم را در مورد اصنام می خواند: پروردگارا، آنها بسیاری از مردم را به گواهی کشانده اند؛ پس هر کس از من پیروی کند، از من است، و هر کس از من سرپیچی کند [امر او با توست که] تو آمرزگار مهربانی. (۳۶: ۱۴) و گفتار عیسی را نیز بر می خواند. آنگاه، خداوند گفت: « ای جبرئیل، برو و محمد را پیدا کن و از او بپرس چیست که او را چه می گریانند.» او این [امر] را محقق کرد و خداوند او را بازپس فرستاد: « ما برای امت تو رضایت خواهیم داد، و به تو اندوه نخواهیم داد، » الجامع لاحکام القرآن، ششم، (۳۷۹)

می خواست آنان را بر طریق هدایت فرامی آورد؛ پس هرگز از نادانان مباش.» (۳۵: ۶) بنابراین، نباید خالی از لطف باشد، اگر به این ملاحظه توجه کنیم که در فصل ۱۶۲، باب «کیمیای سعادت» به نتیجه می رسد؛ دریافت شیخ از سفر آسمانی، که به این ترتیب از فصل ۱۶۸ در مقام/دب مقدم است. (مقایسه کنید با فتوحات دوم، ۲۸۴ و نیز دوم، ۶۱۲، فصل ۲۸۱). به صورت منفی اش، این توبیخ را همانند فرمانی می نمایاند که به نبی اکرم دریافت کرد مبنی بر اینکه همواره طالب علم الهی بیشتری باشد: «و بگو، پروردگارا مرا دانش افزای.» (۱۱۴: ۲۰). اگر خداوند در آیاتی چند به نبی اکرمش ادب می نیوشاند، برای این است که او را قابل علمی کند که/دب را در گفتار و کردار منعکس نماید.

« پروردگارم مرا ادب نیوشاند »

نبی اکرم دستور یافت مردم را به خداوند فراخواند. با این وصف باید می پذیرفت که بعضی ایمان خواهند آورد و برخی رد خواهند کرد. [چرا که خداوند می فرماید:] «همین رساندن پیام بر تو است و خداوند بر احوال بندگانش بیناست.»، (۲۰: ۳) یا «هدایت آنان بر عهده تو نیست، بلکه خداوند هر کس را که بخواهد هدایت می کند؛»، (۲۲۲: ۲) پس اگر پیام مقبول یا مردود قرار گیرد موضوع به امری که جزء علم الهی در مورد خلق است، مربوط می شود؛ یعنی، به هیچ وجه رسول خدا نباید آرزوی گرایش مردم را به سوی خداوند در دل خود راه دهد، بلکه تنها وظیفه اش انتقال علم به مؤمنان است. آنچه گفته شد، این برداشت کلی ساره عباسه است. باری نبی اکرم در خلوت با چند نفر از بزرگان قبایل قریش به این امید گفتمان داشت که آنان به اسلام بگردند، و همین هم باعث شد عده زیادی شیفته اسلام شدند. به ناگاه مسلمان فقیر و کوری، به نام عبدالله بن امّ مکتوم، دور از انتظار وارد شد، و مصرانه از نبی اکرم خواست چند آیاتی از قرآن به او بیاموزد. نبی اکرم رنجیده، روی از وی برگرداند تا هم خود را به دعوت مردم به اسلام اختصاص دهد، که این توبیخ را دریافت کرد:

ترشروی کرد و روی برتافت. از اینکه آن نابینا به نزد او آمد. و تو چه دانی چه بسا او پاکدلی ورزد. یا پند گیرد که پندش سود بخشد. اما کسی که بی نیازی نشان می دهد. تو به او می پردازی. و اگر هم پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست. و اما کسی که شتابان به سویت آمد. و او خشیت می ورزد. تو از او به دیگری می پردازی. (۱۰-۱: ۸۰)

نخواست یک صفت او را مشروط به صفت دیگری کند. متعاقباً، نبی اکرم، چون شایسته بود، با اغنیا طرح دوستی ریخت، و به مرد نابینا خشنودی دیدارش را ابلاغ کرد. در واقع با این مردم پر نخوت هم همان گونه که اهمیت داشت رفتار کرد. البته، با کسانی که شخصیتی شریف داشتند، همواره فروتنی و خوشخویی را رعایت می کرد چون آنان را دوست می داشت. خداوند هرگز از نیوشاندن ادب به نبی اکرم، صلی الله علیه و سلم، دست برنداشت، این بود که حضرت می فرمود: «خداوند ادب را به من نیوشاند و آن را در من به کمال رسانید». البته، خداوند با اغنیا نیز همانند فقرا ارتباط دارد؛ پس، عارف نباید هیچ جنبه الهی را در هیچ موردی از نظر بیندازد! و این تعلیم زیبایی است که خداوند به بندگانش ارزانی داشته است! وقتی خداوند دیدگان بصیرت باطنی و عقلانیمان را باز می کند، باید متوجه باشیم که ما را به آدب ادبی مشغول داشته است که به نبی اش در ارتباط با مراتب هستی آموخت. منظور خداوند از آموزش این ادب به نبی اش این است که ما او را سرمشق و نمونه قرار دهیم، کما اینکه خداوند می فرماید: «به راستی که برای شما و برای کسی که به خداوند و به روز واپسین امید [و ایمان] دارد و خداوند را بسیار یاد می کند، در پیامبر خدا سرمشق نیکویی هست.» (۲۱: ۳۳) پس ما به ضرورت در هر گفتاری که خداوند به نبی اش، صلی الله علیه و سلم، خطاب می کند تا او را ادب بیوشاند، سهمی داریم. (فتوحات چهارم، ۲۱-۱۲۰، فصل ۵۲۷)

سخن کوتاه، سرزنش را نباید فقدان ادب تلقی کرد، بلکه این بُعد دیگری از ادب است [که خداوند] به نبی اکرم می آموزد، و نتیجه اش فزونی علمی است که با خود به ارمغان دارد. اما کار هرمنیوتیک (تأویل) محدود به پرده برداری معنای متافیزیک مثالی از تعدیل نبوی، و توضیح چرایی اهمیت و تطبیق وحی با چیزی که حدیث کوتاه مختصری به نظر می آید، نیست. به پیروی از کلام الهی، تأویل کننده بازهم به طبقه بندی طریقی بر می گردد تا چنین موضعی را پیگیری کند. قلمش مقید به ادب است، که چون استادی، او را به فهم مقولات متعدد قرآنی راهنمایی می کند، و آنگاه او از کسی تقلید می کند که شخصیتش از قرآن شکل گرفته است. [منظور نبی اکرم صلی الله علیه و سلم است. م.]

بنابر گفته او، خداوند به نبی اکرم با سرزنش خطاب کرد تا قلب شکسته ابن امّ مکتوم و افراد همانند او، که نمی دیدند نبی اکرم به سوی چه کسی او روی گردانده است، تقویت (جبری) شود. آیه دیگری نازل کرد که با شرح آیه های بالا ارتباط و تأکید بر این امر دارد که نبی اکرم نباید در هیچ موردی از فقیرترین افراد، چه از حیث مادی و چه از جهت معنوی، روی برگرداند. و موضوع آن از این قرار است که چون بزرگان قریش از دیدار با حضرت همراه با حضور بلال و **خباب بن الاراط**، که از حیث اصالت خانوادگی و یا به این علت که قبلاً برده بودند، از نظر بزرگان قریش پست تلقی می شدند، امتناع کردند؛ و حضرت با این [خواستۀ آنها]، با بی میلی و تنها به این منظور که آنها را تشویق کند تا به اسلام روی آورند، موافقت کرده بود، که به دریافت این فرمان الهی منتج شد:

غنا، در نهایت فقر بودند. در آیه قرآنی بالا هم خواندیم: «کسی که غنی به نظر می آید» و نه «کسی که غنی است». وقتی اهل الله از رسول خدا پیروی می کنند، در حضور فقیر و غنی، به سوی خداوند دعا می کنند یا دعوا می برند (الدعا یا الدعوا الی الله) باید به سوی اولی [فقیر] برگردند، و به هیچ وجه برای گروه دوم فرق نمی کند که آنها را در موضع واهی تأیید نکنند. در هر حال، کسی که به سوی خداوند دعا می کند باید «میزان الحق» را رعایت کند.

اگر آن را حذف کند، سریعاً در ورطه خطا سقوط می کند. میزانی که انسان محترم در برابر غنی نگه می دارد، این است که خود را نسبت به او بیش از حد وابسته نشان نمی دهد، و با لحن آمرانه یا فروتنانه با او سخن نمی گوید، بلکه او را پس می زند، و فقط غرورش را می افزایشد. او دستور دارد مردم را به سوی خدا بخواند. پس به او مجال دهید چنین کند همان گونه که خداوند نبی اش را، صلی الله علیه و سلم، تعلیم داد، و مخاطب این قول الهی ما نیز هستیم که می فرماید: « بگو این راه و رسم من است که من و هر کسی که پیرو من باشد با بصیرت به سوی خداوند دعوت می کنیم؛ » ، (۱۰۸: ۱۲) یا : « به راه پروردگارت با حکمت و پند [های] پسندیده فراخوان، و با آنان به شیوه ای که بهتر است مجادله [و مقابله] کن؛ » ، (۱۲۵: ۱۶) و باز هم : « [به لطف مرحمت الهی با آنان نرمخویی کردی] و اگر درشتخویی سخت دل بودی بیشک از پیرامون تو پراکنده می شدند؛ ... » ، (۱۵۹: ۳) هر کس به خدا دعوت می کند باید چنین باشد. نباید اجازه دهد قلبش کمترین آرزو و امیدی به مطاع دنیا داشته باشد و یا از کسی که دعوت می کند چشمداشتی داشته باشد؛ زیرا خداوند می فرماید: « ... عزّت، خاص خداوند و پیامبر او و مؤمنان است، ». ، (۸: ۶۳) مگذارید جامه ای که خداوند بر او پوشانده است، درآورد. این تنها قلمروی است که در آن امکان دارد عمل کند، و معنای «حکمت» ...

ابن عربی می گوید، وحی ای که شأن نزول آن مربوط به ابن امّ مکتوم یا بلال و کسانی همانند او می شود، قبل از هر چیز دیگری، برای این نازل می شود تا آنان را دلشاد و امیدوار کند، و به رسول خدا یادآوری کند که تنها ابلاغ پیام بر دوش اوست. و شیخ از آن این/دب باطن را استنباط می کند:

راهی را که باید پیمود مسیر معنوی (الإرشاد) است و فراخوانی خداوند غنای حقیقی (الغناء بالله) اوست، ولی بی نیازی ناشی از تصاحب بعضی چیزها که می توانند واسطه دستیابی به چیزهای دیگری بشوند جزء اموری است که از عوامل میانجی می باشند. و اگر این شایستگی را در نهاد خود سراغ نداری، خداوند را فرامخوان، بلکه دلمشغول نفس خود باش تا خود را شایسته این فضیلت کند. محدودیتهای خود را مگسران و تلاش مکن راه به درون چیزهایی باز کنی که نداری؛ چون به « یغماگری» تبدیل خواهی شد؛ و نماز در خانه ای که غضب شده باشد، « دارالمغضوب» مقبول شرع نیست. (این مسئله ای است که فقها در موردش

کسی که شریعت را دقیقاً منظور می دارد، و/دب را با تمام جوانب آن ادراک می کند، ارزش تمام آنچه را برایش مقرر شده است به خوبی می داند، و خود را به آنها دلمشغول می کند.^۱ راه/دبا پنهان است. تنها «راسخان در این علم»^۲ آن را درست می - شناسند، که عارفان حقایقی هستند و خداوند این معرفت را به آنان ارزانی داشته است. همان طور که خداوند نسبت به نیاز بندگانش بی اعتنا نیست، همین طور هم اهل الله نسبت به اوامر الهی بی توجه نیستند، چرا که بخود را در حضور حق می دانند، و از او غافل نمی مانند. به این دلیل است که انسان کامل را مشغول تأمین مایحتاج خانواده اش می بینیم، ولی کسی که شیطان محبوبش کرده باشد، تصور می کند این نگرانی ناشی از کمبود مایحتاج است، و ازین روی، تصور می کند باید تا می تواند از تدارکات کنار بگذارد. در حالی که این کار به منزله ترک رعایت ادب الهی است؛ زیرا برای عارف حقیقی، نور علم باعث نابودی درستکاری و نان حلال خوری، و کنار گذاشتن/دب الهی نمی شود. باری، کسی که از حدود الهی تجاوز کند، به خود، و حتی بستر به دیگران ستم روا می دارد. (فتوحات چهارم، ۳۰۹، حضرات الغناء)

تأویل آیات بالا در مورد نور/دب، کلیدی برای مقولات دیگر قرآنی فراهم می آورد که در آنها خداوند نبی اکرم را با لحنی کم و بیش آمیخته به توبیخ خطاب می کند. در دورنمایی که شیخ الاکبر می نمایاند، رشد بیشتری از قابلیت برداشت دل از کلام و نیز علم الهی می بینیم. این آیات، دلالت ضمنی بر نقش عنوانی رسول خدا و کلیت رسالتش دارند، که قبلاً در موضوع جمع آمدن خصیصه های/دب در او بحث شد. برای نبی اکرم دریافت قرآن ادب بزرگتری به حساب می آید، هر چه رسای انتقالش به دیگران به کمال نزدیکتر باشد؛ فهمش برای وارثان محمدی ژرفتر خواهد بود؛ زیرا نزول قرآن بر قلب قاریانش متوقف نخواهد شد.

در تفسیر ابن عربی از آیاتی که به نبی اکرم دستور داده می شود نسبت به وحی تعجیل نکنند، و منتظر فرشته وحی باشد تا آنها را نازل کند، نقش/دب در تأویل آیات تمام و کمال نشان داده شده است. آیا

^۱ - وَ مَا يَحْتَمُّ بِذَلِكَ إِلَّا كُلُّ مُتَشَرِّعٍ أَدَبٍ عَنَّقَ الْأَدَبَ وَ عَارَفَ قَدْرَ مَا شُرِّعَ لَهُ مِنْ ذَلِكَ.

^۲ - منظور از این؛ یعنی، صفتی که در «و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد، (وَ مَا يَذْكُرُ إِلَّا أَوْلُو الْأَلْبَابِ)، «(قرآن ۲: ۳)، کسانی است که کلام خدا را مدام به یاد دارند، چه تفسیرش را بدانند و چه موضوع را به خداوند واگذارند، چون آیه به دو صورت قرأت می شود. بنگرید به یادداشت بعدی.

حجاب حقیقت ذاتی را کنار نمی زند تا سلسله ارتباطی این دریافت از معلم به شاگرد، تا آخر زمان گسسته نگردد. و استقبال علم الهی از طریق کلاموس یا عقل اول صورت گیرد نا او را اولین گیرنده تعلیم بنمایاند، و خداوند هم معلم اول است رو در روی لوح محفوظِ نفس کلی قرار دارد. و در ایجاد خلیفه اول این اصل منعکس می نماید، و اسما را به او مستقیماً تعلیم می دهد، تا به نوبت جلوس سرور کائنات، محمد، صلی الله علیه و سلم، فرا می رسد که کمالش را تصدیق می شود» چون علاوه بر علم الأسماء، «کلام الإجماع» را نیز دریافت می کند. و حکمای امتش، بهترین مربیان عالم انسانی وارثان انبیا می باشند (مقایسه کنید با قرآن، ۱۱۰: ۳ آیه را در زیر همین پاراگراف آورده ام. م. [این وضعیت] «تا رسیدن خاتم الاولیاء، خاتم محمدی ها که حکومتی مطابق شرعیت محمدی (خاتم المجتهدین/المحمدین) برقرار خواهد که در واقع تا پایان جلوس خاتم کلیه (الخاتم العام) ادامه دارد.^۱ شرح زیر حاوی مهر ضمانت این خاتم محمدی است. «شما بهترین امتی هستید که برای مردمان پدید آمده اند، که به نیکی فرمان می دهید و از ناشایستی باز می دارید و به خداوند ایمان دارید؛ و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند برایشان بهتر بود؛ و از آنان بعضی مؤمن و بیشترشان نافرمانند.»

روح الامین، جبرئیل علیه السلام، تعلیم دهنده و معلم تمام انبیاست. وقتی به محمد، صلی الله علیه و سلم، وحی شد، برای نزول قرآن قبل از اتمام وحی تعجیل داشت^۲ به این منظور که معلوم نماید خداوند خود تعلیم او را بنابر وجه خاصی (من الوجه الخاص) عهده دار شده بود، که فرشته قابلیت آن وجه خاص را نداشت، پس خداوند برای نزول وحی فرشته را به صورتی از حجاب آفرید.^۳ آنگاه بر نبی اکرم آشکار نمود: از روی ادب «زبان را به [بازخوانی وحی] مجنبن که در کار آن شتاب کنی». این جا بود که نبی اکرم به خود گفت: «پروردگرم/ادب را به من نیوشاند، و آن را در من به کمال رسانید.» این مطلب به خوبی نشان می دهد که خداوند خود تعلیم او را عهده دار شده است، همان گونه که آیات زیر هم آن را تأیید می کنند: «گردآوری و بازخوانی آن بر عهده ماست و چون آن را باز خوانیم، از باز خوانیش پیروی کن. (قرآن ۱۸-۱۶: ۷۵). سپس شروع و بیان آن بر عهده ماست.»، (۱۹-۱۶: ۷۵)^۱ در این آیات خداوند تنها از خودش ذکری به

^۱ - در مورد ارتباط بین این دو خاتم، بنگرید به فصل نهم *Le Sceau des Saints*

^۲ - مقایسه کنید با قرآن: «بزرگا خداوند که فرمانروای برحق است؛ و در [بازخوانی] قرآن پیش از به پایان رسیدن وحی آن شتاب مکن؛ و بگو پروردگارا مرا دانش افزای.»، (۱۱۴: ۲۰)

^۳ - [در این جا] آشکار کردن از حیث ریشه شناسی به معنای «پرده پوشی دوباره است» (پرده *velum*).

نسبت خیر به خداوند و شرّ به انسان، که بعضی از مثالهای آن را از پیش دیده ایم، موضوعی نیست که تنها از منظر شأن الهی توضیح داده شود. بلکه باید آن چنان بررسی گردد که راه را برای فهم قرآن و نزولش به ما می نمایاند.

اعیان ممکن را پیش از تجلیاتشان در موجوداتی منظور بدار که مختص آنهاست؛ [یعنی در (عین)] ثابته شان. م. ا. حق خود را در آنها تنها به صورتی که قابلیت داشته اند متجلی کرده است. از این حیث، آنها با صورت الهی فی الواقع انطباق ندارند، بلکه مدبّرانی به صورت مدبّر اند (المدبّر علی صورت مدبّر). در مدبّر تنها چیزی تجلی می کند قابلیت دریافتش را داشته باشد، و نه بیشتر. بنابراین خداوند چیزی جز ماهیت وجود مخلوقات نیست (فَلَيْسَ الْحَقُّ إِلَّا مَا هُوَ عَلَيْهِ الْخَلْقُ). ما بیشتر از این چیزی در مورد خداوند نمی بینیم و نمی دانیم. خداوند را در ذات خود تنها خداوند می شناسد؛ آنچه به او تعلق دارد به هیچ وجه شناخته نمی شود، همان گونه قول الهی این موضوع را در آیات زیر تأیید و تبیین می کند: «خداوند از جهانیان بی نیاز است. (۹۷: ۳). بیگمان خداوند از جهانیان بی نیاز است.»، (۶: ۲۸) ما این علم به خداوند متعال، که توجهت به آن جلب کردیم، به میل و اراده خود فاش نمی کنیم، بلکه اجبار الهی ما را بر آن داشته است که چنین کنیم. پس، آن را چون درّی گرانبه‌تر نگه دارد و از آن غافل مشو؛ چرا که /دب الهی را به خوبی به تو می آموزد. مقام نزول این واقعیت هم این کلام الهی است، که می فرماید: «هر خیری که به تو برسد از سوی خداوند است و هر شرّی که به تو برسد از خود توست»، (۲۹: ۴) و این بدان معناست که، «من همان قدر به تو بخشیده‌ام که قابلیت دریافتش را داری.» بدان که طغیان فیض الهی، همانند موهبتش به قدری وسیع است که هیچ چیزی توانایی نگه داری آن را ندارد. با این وصف، تنها به اندازه توان ذاتیت می توانی از آن بهره مند شوی. و همین توان توست که وسعت آن را محدود به میزان دریافتت می کند. و این «میزان» است که حدود و چگونگی آن را برایت ضروری و مقرر می دارد، و این میزان معرفت توست به پروردگار یکتایی است که می شناسی و می پرستی. (فتوحات چهارم، ۶۲، فصل ۴۴۲)

شیخ خواننده را فرامی خواند تا از او در این صحنه متافیزیک دیدنی و راه آشنایی که در آن غیر در عین تأیید غیر بودنش، امحا می شود، پیروی کند.

هشدار که قرآن را جز با عنوان فرقان نخوانی، زیرا خداوند «بسیاری را با آن گمراه می کند» - و آنان در حیرت فرو می برد - «و بسیاری را با آن هدایت می کند» - و با بیان خود الهی به آنان فهم ارزانی می دارد - و تنها «نافرمانان را بدان بیراه می کند» - آنانی که به حدود و قواعد تجاوز می کنند ... [بدینسان] بسیاری را بدان گمراه و بسیاری را راهنمایی می کند، ولی جز نافرمانان کسی را بدان بیراه نمی گرداند.»، (۲۶: ۲) تو تویی و او اوست (أنا أنا و هو هو). آگاه باش گفتاری همانند آنچه آن عاشق بیقرار

(مقایسه کنید با قول الهی: « آیا به بخشی از کتاب / در باب باز خرید اسیران / ایمان می آورید، و به بخش دیگر / در باب تحریم کشتار / ایمان نمی آورید؟ » ، (۸۶: ۲). چنین فردی می داند آن زبانهایی که وسیله وحی شرایع الهی بوده اند، خود به خوبی تبیین کرده اند که وقتی موضوع خود خداوند باشد، چه به شیوه عام بنابر معنای اولیه تبیین (المفهوم الأول) و چه به طریق خاص بر مبنای یکی از آن معانی که از بیان زبانی استنباط می شود. در واقع، این خداوند است که در هر مخلوقی تجلی می کند. خداوند ظاهر هر مفهوم و باطن تمامیت فهم است (هُوَ الظاهر فی کلّ مفهوم و الباطن عن کلّ فهم) اگر در فهم کسی نیست که اعتراف کند عالم صورت اوست، ولی هویت خود اوست، یا، به بیانی دیگر، اسمش ظاهر است، همان طور که او، در نظم معنای بیان، روح چیزی است که ظهور یافته است. (فصوص، ص ۶۸)

در نزول الهی، چیزی از اعتلایش کاسته نمی شود، چون خداوند فراسوی تمام تحدیدات است. به این دلیل تنها راه احتراز از تحدید الهی حفظ حرمت صورتی است که در آن تجلی کرده است. پس حالا باید به اهمیتی که ابن عربی برای معنای ظاهری قرآن، یا دقیقتر بگوییم، برای حروف قرآن قایل است، پی برده باشیم. در تفسیر مفصلی که از قرآن، با عنوان *الجمع و التفسیر فی اسرار التنزیل*، نوشته و از بین رفته است، به دو وجه قرآن اشاراتی دارد، که همین عنوان به تنهایی آن را تأیید می کند؛ یعنی، بیش از سه مرتبه تفسیری را با هم ادغام می کند، چرا که جلال و جمال را با هم می آورد و از کمال که دیدگاه خاص « وارث محمدی » است فراتر می رود تا شالوده علم الحروف را با آن پی بریزد.^۱ با اینکه شیخ باید در علم حروف قرآن آموزش کافی دیده باشد، مع الوصف دقت لازم را مبذول می دارد تا از قلمش اسائۀ ادبی تراوش نکند. مثال ذیل، که شامل دوازده قطب انطباقی با نشانه های برجهای دوازده گانه است، نشان می دهد که این دقت و توجه را نباید ملاحظه ساده آداب تلقی کرد.

هر کدام از آنها روی قلب، یا، روی پای انبیا قرار دارد - اگر بخواهی، و ترجیح بدهی، چنین بگویی. من در کشفی که در سویل روی داد آن را چنین دیدم و حروف این مقدار ادب را نسبت به رسولان خدا می طلبد. ادب مقام ما، و مقامی است که من برای خود و بندگان خدا روا می دارم. (فتوحات چهارم، ۷۲، فصل ۲۶۳)

^۱ - مقایسه کنید با ابن عربی، روشنگری در باره مکه، ص ۶۲۸، یادداشت ۲۸۳.

توانا.»، (۵۵: ۵۴)^۱ این علوّ اصالتش، با مرعی داشتن خصایص شریف نسبت به تمام عالم، و گسترش کرامتش به تمام افقها بود که خاتم ولایت محمدی را برایش به ارمغان آورد، کلام حق [در باره اش این است]: «شخصیت شکوهمند فراخور توست..» (فتوحات دوم، ۵۰، پرسش ۴)

در اموری که کم و بیش به این نقش مربوط می شود غیر از شیخ اکبر دیگران ادعاهایی کرده اند. از اینها گذشته باید متوجه باشیم که کلیت نقش در عین حال به علوّ شخصیت، هماهنگی باطنی و ظاهری با قرآن و نبی اکرم بستگی دارد. آیا در تاریخ تصوّف می توانیم مرشدی را نام ببریم که در آثارش تفسیر قرآن و حدیث را در چنین جای والایی حفظ کرده باشد، وادب را یکی از بنیادهای تأویلی اش قرار داده باشد؟ این نکته به هیچ وجه جنبه دفاعی از ابن عربی ندارد، بلکه صرفاً نمایش، و پیروی از اسلاف ماست، که نقش خاتمی که از حقیقت محمدی نشأت می گیرد و در اهمیت هرمنیوتیک و رستاخیز تأویلی تمام و کمال ادراک می شود؛ قرآن و او برادرند، همان گونه که مهدی برادر شمشیر است.^۲ کالاموس مفسر و شمشیر جنگجو هر دو نبرد می کنند تا «کلام خدا فراز دهند».

^۱ - بنگرید به شرح این آیه در فتوحات، دوم، ۹۸، مهمان، ۹۴.

of divine grace (*al-fayd al-ilâhî*) الفيض الهى

the clarification (*bayân*) بيان

in a united and indistinct way (*qur'an mujmal*) قرآن مجمل

Unveiling (*kashf*) كشف

all the heirs of the Prophet, wise in exterior forms or in the hearts
(*'ulamâ' al-rusûm – 'ulamâ' al-qulûb*) علماء الرُسوم - علماء القلوب

a form of veil (*sûra hijâbiyya*). صورت حجابيه

the Seal of the Muhammadians who can give a ruling upon the Law
(*Khâtam al-mujtahidîn al-muhammadiyîn*) خاتم المجتهدين

the final accession of the Universal Seal (*al-khatm al-'âmm*). الخاتم العام.

an accomplished man (*al-kâmil*) الكامل

The one whom the veil prevents from seeing (*al-mahjûb*) المحجوب

a 'despoiled' house (*al-dâr al-maghsûba*) الدار المَغصوبه

true balance richness in God (*al-ghinâ' bi-llâh*) الغناء بالله

spiritual direction (*ar-irshâd*) الإرشاد

inner *adab* ادب باطن

The measure (*wazn*) وزن

perform the call to God (*al-du'â* or *al-da'wa illâ 'llâh*) الدعاء / الدعوة الى الله

patience (*sabr*) صبر

total agreement (*ridâ*) رضا

the Man in Love' (*al-muhibb*). المحبّ

a lack of *adab* (*su' adab*) سوء ادب

called the face of His Self (*wajh al-huwiyya*). وجه الهويّه

one particular face from among the faces of God (*wajh khâss min wujûhi Allah*) وجه خاص من وجوه الهى

confirmation of the institution of secondary causes (*ithbât wad' al-asbâb*). إثبات ودع الادب

the divine constraint (*al-qahr al-ilâhî*) القهر الهى

' the end of the end (*nihâyat al-nihâya*), نهايه النهايه

While 'He Who harms' (*al-dârr*) الدارّ

of 'adab of attribution' (*adab al-idâfa*), ادب الإضافة

by His Names 'He who refuses' and 'He who gives' (*al-mâni' al mu'tî*) المانع المعطى

it will not be proper for it to be manifested (*lâ yanbaghî zuhûruhu*) لا ينبغي ظهوره

the utmost form of *adab* (*ghâyat al-adab*) غايه الادب

a prayer to God (*du'â*). دعاء

he whom God loves, allows himself some familiarity (*dalla*) خداوند هر که دوست بدارد، مجاز به آشنایی می کند (دلّ)

it must be renounced (*tark al-adab*). ترک ادب

'those who have been left alone (*al mufarradûn*): those whose rules of *adab* God Himself has taken into His care.' : «کسانی که تنها مانده اند»: خداوند خود متوجه رعایت ادب آنان است.»

the 'station of angelic sanctity' مقام ملائک مقدس

angels subjected to the fulfilling of certain functions (*malâ'ikat al-taskhîr*), ملائک التسخیر

the solitary ones' (*al-mufarradun*) افراد، المفردون

the Divine Vicegerency (*adab al-khilâfa*) ادب الخلافة

the *adab* of sainthood (*adab al-walâya*) ادب الولاية

absolute servanthood, pure and without admixture (*al 'ubûda al-mahda al-khâlisa*) العبودة المَحض الخالصة

blending (*imtizâj*), امتزاج

natural as well as by sacred law (*al-'urf wa 'l-shar'*) العرف و الشرع

bringing together of the noble characteristics (*jimâ' makârim al-akhlâq*), جمع المكارم الاخلاق

the saints of God (*awliyâ' al-haqq*). اولياء الحق

of the *Adab* of the True one (*adab al-haqq*), ادب الحق

Imamate and Viceregency (*niyâba*) نيابت

'the Words of Bringing Together' (*jawâmi' al-kalim*). جوامع الكلم

the very being of the things named (*a'yan al-musammayât*) اعيان المسميات

the free gift (*imtinân*) إمتنان

initiation or sacrifice at the birth of a child وليمه